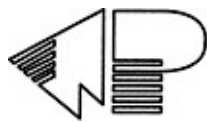


بسم الله الرحمن الرحيم

دیوان آرام

حمید مقدسی



انتشارات واژه پرداز

۱۳۹۵



سرشناسه : مقدسی، حمید، ۱۳۶۳ -
عنوان و نام پدیدآور : دیوان آرام/حمید مقدسی.
مشخصات نشر : تهران: واژه پرداز، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری : ۹۶ص.
شابک : 978-964-7945-51-6 ریال ۲۰۰۰۰۰
وضعیت فهرست نویسی : فیبا
موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴
موضوع : Persian poetry -- 20th century
رده بندی کنگره : PIR۸۲۲۳/ق ۲۶۷۶ ۱۳۹۵د۹
رده بندی دیویی : ۶۲/ف۱۸
شماره کتابشناسی ملی : ۴۵۵۸۷۱۹

کلیه حقوق نشر این کتاب متعلق به مولف و ناشر است

نام کتاب: **دیوان آرام**

مولف: **حمید مقدسی**

ناشر: **واژه پرداز**

چاپخانه: **میران**

نوبت چاپ: **اول**

شمارگان: **۱۰۰۰ نسخه**

شابک: **۹۷۸-۹۶۴-۷۹۴۵-۵۱-۶**

بها: **۲۰۰۰۰۰ ریال**

نشانی ناشر: تهران صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۸۷۶۳ تلفن ۰۹۱۲۳۸۴۳۹۹۰ WWW.WPP.IR

فهرست سروده‌ها

۹	هنر.....
۱۰	مرغک دریایی.....
۱۱	دوست.....
۱۲	دمی با حافظ.....
۱۳	گل ریزان.....
۱۴	هنگامه.....
۱۵	وصل دوست.....
۱۶	استاد ازل.....
۱۷	بعد مردن.....
۱۸	شطرنگ.....
۱۹	فردوسی.....
۲۰	کار فلک.....
۲۱	ادب.....
۲۲	وصف مرگ.....
۲۳	باران.....
۲۴	سخنی با حافظ.....
۲۵	نظر.....
۲۶	رفیق با صفا.....
۲۷	آرزو.....
۲۸	مه وش.....
۲۹	زبان.....
۳۰	پیغام وفا.....
۳۱	زندگی.....
۳۲	بالش امید.....
۳۳	چه کنم.....
۳۴	کار چرخ.....
۳۵	اشک.....
۳۶	کجا شود.....
۳۷	حلقه ای از حلقه ها.....

۳۸	چرخ و آرزو
۳۹	جبر ازلی
۴۰	نقش ما
۴۱	دست دوستی
۴۲	جور فلک
۴۳	ریاضی
۴۴	دانشجو
۴۵	ورزش
۴۶	شعبده فلک
۴۷	مرد نبرد
۴۸	سوگ یار
۴۹	کیوان
۵۰	اشک ماتم
۵۱	فرو مانده
۵۲	جواب
۵۳	امید
۵۴	پرواز
۵۵	صدق
۵۶	چرخ فریبا
۵۷	تبسم
۵۸	سهم دل
۵۹	می بردم
۶۰	وه که من
۶۱	قرعه عشق
۶۲	یار ما
۶۳	وصف حافظ
۶۴	دیدم ترا
۶۵	بی تمنا
۶۶	خواب سبز
۶۷	سال نو

۶۸	نرگس
۶۹	تو
۷۰	نماز عشق
۷۱	در خاطر منی
۷۲	آغوش
۷۳	گر باورم کنی
۷۴	دیگر نمی خواهم
۷۵	گفتم
۷۶	یار بهار
۷۷	بابا
۷۸	نعمت دوست
۷۹	دیده دریایی
۸۰	ای دوست
۸۱	شمیم نسیم
۸۲	همدلی
۸۳	نمی خواهم
۸۴	دیوانه
۸۵	هوای عشق
۸۶	کجایی خوب شیرازی
۸۷	حیله چرخ
۸۸	خیال خوش
۸۹	چرخ پیر گردون
۹۰	فرشته
۹۱	عهد نگه دار
۹۲	سر کنده
۹۳	قوهای عاشق
۹۴	زیر پلک بسته رویا
۹۵	دوبیتی

پیش‌گفتار

آنگاه که دریافتیم مغز من هم مانند بسیاری از مردم علاقه ویژه‌ای برای به‌نظم درآوردن و موزون ساختن واژه‌ها دارد و در آهنگین نمودن منظومه موزون خود می‌کوشد، با واژه شاعر آشنا شدم. اما حسی مرا از بکار بردن آن کلمه پرهیز می‌داد و تشویق می‌کرد تا طرحی نو در اندازم. انتخاب کلمه واژه پرداز بجای شاعر همان طرح نوی است که به مخاطب اجازه می‌دهد نقش و صفات تازه‌ای را برای آنکه شعر می‌سراید جستجو کرده و بیابد. نقش و صفاتی فراتر از آنچه که در طی قرن‌ها در مورد شاعر تثبیت شده است. با این امید که کلمه واژه پرداز حداقل معنایش تداعی‌گر فردی با روحیه‌ای محکم و نه فقط تابع احساس باشد، مدت تقریباً چهاردهه با آن زیسته‌ام و از آن برای دیگران گفته‌ام.

واژه پرداز

به نام خدا

مقدمه

خدای را سپاس که یکبار دیگر اجازه کتابتم داد. کتابت سروده هایی که بخش اعظم آن ها متعلق به عنفوان جوانی است. دورانی که احساس بکر و پاک در آدمی غلیان دارد و مایه نزدیکی به سرچشمه هستی است. در گذشته مطابق با خصلت هر جوان، طبع و روحیه سرکشی داشتم که کاو شگرانه در پی رازها و رمزهای زندگی؛ و به دنبال پاسخ سوالات فراوان جهان هستی بودم. طبعی سرکش که فیلسوف مآبانه طی طریق می کرد و زندگی را حاصل گردش چرخ گردون می انگاشت. چرخ فلکی که ثمره گردیدنش پیدایش گاه های غم و شادی است اما جوان به دلیل برخورداری از روحیه غم زیستی، بیشتر میوه تلخناک آن را ملاحظه می کند. از این رو او به ستیز با آفاق و چرخ گردون می پردازد و به دنبال احقاق حقی است که خود به خوبی آن حق را نمی شناسد. مطمئنا اگر آن روزها تجربه امروز را می داشتم شکل و فرم سروده ها طور دیگری می شد و از چرخ ستیزی بدل به چرخ زیستی می گشت. بلی قاعده کلی بر این است که انسان تا دم مرگ هم، می آموزد و نگرشش به زندگی تغییر می یابد. برای همین است که بایستی به انسان به ویژه نوع جوان آن فرصت داد و امیدوار به تغییر او بود. بدیهی ست شخصیت آرام امروز من متأثر از آن تقلاها و جوش و خروش ها ست. امروز حاصل آن بیقراری ها و بالا و پایین پریدن ها که آدم را به یاد مرغی سرکنده می اندازد، آرامشی ست که می توان آن را به تسلیم، معنایش کرد. تسلیم در برابر خواست هستی خردمند که پیام همه ادیان به ویژه اسلام است و برای مومن بصورت توکل به او تجلی می یابد.

بهر حال آنچه شما را با خواندن این کتاب به آن سفارش می کنم صرف نظر از ظرایف واژه پردازی که به زعم بنده در برخی اشعار، خالی از اشکال هم نمی باشد استخراج کدها و پیام هایی ست که برگرفته از آن حالات سرکنندگی؛ و نیز حالات رضایتمندی و تسلیم می باشد. درک قواعدی که به عنوان تجارب می توان تلقی اش نمود و با آن ها شاید بتوان گاهی برخی قفل ها را گشود.

در آخر، از باب واژه پردازی باید عرض کنم شعر نو که نوید بخش گسترش عرصه سرایندگی در بین آحاد مردم است و یک موهبت الهی برای به تعادل رساندن روح تنش زده به حساب می آید، خصلت دریا دلی را به دوستداران شعر ارمغان داد تا فقط پیام و معنی را در قالب شعر کهن جستجو نکنند زیرا شعر را مرزی ست تا بی مرزی.

حمید مقدسی

منتسب به واژه پرداز و متخلص به آرام

در سیه چاله دنیای غریبی ماندم
و کسی نیست مرا دریابد
جز خدایی که در آن بالاهاست
پشت آن گنبد مینای خراب
مگر او دریابد
و گر او دریابد....

خداوند تو را من دوست دارم حضورت را به زیر پوست دارم
خدا با تو همیشه کار دارم اگر چه نعمت بسیار دارم
خداوند بگو هر آن چه خواهی که فرمان تو باشد حکم شاهی
خداوند مرا آن ده که آنی نه آنی که صلاحم را ندانی

آرزوهای قشنگی داشتم زیر بال خود نگه می‌داشتم
روزها رفتند و عمری سال ها آرزوها گم شدند و بال ها

هنر

اگر روزی پیرسندم هنر چیست بگویم جز بر و بار و ثمر نیست
هنر یعنی کمال و غایت کار که می‌آرد به دل غوغای بسیار
شکونفا تا نگردد عنصر مقرر کجا بینی نشان از کار پر نظر
اگر اندیشه‌ای والا نگردد نظر بر عالم بالا نگردد
هرآنکس شعر میکوید هنر نیست کراز دلها همی صانجبر نیست
اگر بر نقش خود واقف نباشد چو نقاشی کند عارف نباشد
به موسیقی کسی صاحب هنر باد که از ساز دل خود با خبر باد
هنر یعنی به زیبایی رسیدن به سر حد شکوفایی رسیدن
کنون بشو کلامی بس محترم که والاتر کند دردانه سر
هنر یعنی ز خود وارسته گشتن به جان دیگری پیوسته گشتن
به دوش خویش گشولی نهادن همی حق دادن و حق را ستاندن
غرض گشول ادراکت و برهان نه آن ظرفی که بار آرد زر و نان
به گفتار همی روشتر ای دوست هنرور می‌رهد از محبس پوست
روان و روح در وقت مناسب برون آرد ز تن ، همچو محاسب
درون قالب دیگر گذارد که تا هم حق دهد هم حق ستاند
هرآنکس برخط هستی نظر کرد رخ از آب دو دیده پاک ، تر کرد
چنان با سوز دل بنوشت پیام ز بهر عاشقان بی سرانجام
که از خط نکویش چرخ گردون ز نخلت چهره اش گردیده گلگون

مرغک دریایی

با سحر و فریایی ای منظر زیبایی
 از جام لب لعلت لبریز می غنم
 شور و نفس جانم وی مایه بینایی
 ای در نکلت جاری انوار محبت ما
 آن نقش گل صورت بر سینه پر مهرت
 در غایت کیرانی آغوش چو بکثایی
 این قصه نشد آخر، از دست بشد ایمان
 بردی ز من یدل آرام و کشمبایی
 فرادم و مجنونم در خطه شیدایی
 بستی تو به پای من زنجیره رسوایی
 عشق تو چنان دریا من مرغک دریایی
 انگیزه رویدن اسرار شکوفایی
 من جذب تو می کردم در عالم رویایی
 ایمان جدید من الحق که فریایی

دوست

یک بار دگر تا که تو آواز نمودی این قامت افتاده سرافراز نمودی
 گنگین چو به پایان خط عمر رسیدم با عشق مرا عاشق آغاز نمودی
 بر تار وجودی که به متروکه رها بود جانان دو صد نغمه خوش ساز نمودی
 از جور فلک خسته چو بر خاک نشستم آماده مرا باز به پرواز نمودی
 با چشم دلت کو همه آکنده عشق است بی مایه دل صاحب صد راز نمودی
 آرام چو برب سخن آورد چنین گفت این مرده که شد زنده تو اعجاز نمودی
 ای دوست مرا شاد و سرافراز نمودی ناقابل تن گوهر ممتاز نمودی

دی باحافظ

وه که آرام چه مست است ز گفتار خوشت گفته از سر عقل تو و پندار خوشت
 گفته ام با همه کس بار دگر می گویم حامی شعر توام عاشق کردار خوشت
 شعر تو آینه پاک و زلالی ست مرا جان من رهرو آن روح بسکندار خوشت
 چو میجا تحت درد روان را مرهم من مریض سخن و طالب تیار خوشت
 آگه از مسلک بی اذیت و آزار توام محو و مفتون شده آن گل بی خار خوشت
 چو پذیرا نشدم که نظرت را دانم تو پخشیدی و من واله ایثار خوشت
 وه اگر بودی و آرام کنارت حافظ بختی ای بهره ور از ساحت دیدار خوشت

گل ریزان

می ریزد از هوا گل ، امشب چه عاشقانه
 مه با جلال و شوکت ، تابد شعاع سیمین
 ساقی دهد دمام ، جام می محبت
 می ریزد از هوا گل ، ناسوده گشته بلبل
 در زیر سقف گیتی ، امشب دو مرغ عاشق
 پروانه های زیبا ، مژده رسان وصلند
 می ریزد از هوا گل ، امشب چه عاشقانه
 بلبل به وجد و شادی ، خواند دو صد ترانه
 بر صحن محفل ما جانان بند آذین
 بر جمع پیراران ، پسنندگان وحدت
 افتاده بر دو عالم ، بانگ سرور و غلغل
 پرپر زنان روانند تا صبح وصل صادق
 در گوش عاشقان مجبور و آرزومند
 شاخ امید دلها ، پرگشته از جوانه

هنگامه

به پیش روی خود امشب زیارم نامه‌ای دارم
 هزاران پرسش اندر سر به فکر پانچ هر یک
 قلم در دست و من رسام ظلم رفته بر خویشتم
 غمی ارهست از تکرار تاریخ است و این هستی
 هزاران بهچو من بودند و روزی هم نباشم من
 سلام ای مرگ ای دیروز یار و آشنا امروز
 چه مبینی مرا ای جان که اهل عشق و عصیانم
 به دل از سنت گردونه من هنگامه‌ای دارم
 خوشم کز مال دنیا کاغذی و خامه‌ای دارم
 خیال رسم تصویر بت خودکامه‌ای دارم
 که من چون دیگران بازیچه ام برنامه‌ای دارم
 میاورمی که میل بوسه از خوشگامه‌ای دارم
 منم درویش بی خویشی که برتن جامه‌ای دارم
 اگر آرام نام من به دل هنگامه‌ای دارم

وصل دوست

من عاشقم نه به رو بل به نخی دوست
 در جستجوی عشق و حقیقت به هر طرف
 چون بوتای که گل آرد به فصل بهار
 باید که سر برآوری از حجاب تن
 بی دوست آنکه در این عالم است کیست
 آرام اگر که به هستی نظر نمود
 خواهم که پر بکشایم به سوی دوست
 پیدا نکرده ام الا به کوی دوست
 دل زنده گشته ام ای جان ز بوی دوست
 تا با خبر شوی از آرزوی دوست
 مسم ز باده ناب سبوی دوست
 باشد ز شوق وصال کنوی دوست

استاد ازل

کشیده به چشمم نما و نقش جهان استاد
 من آن سرود و حاصل غنم ز باب و مام
 سرم به رمز برافراشت به آسمان استاد
 که جان دمیده تم را ز خود روان استاد
 سواره پشت زمان به یکران استاد
 از آن زمان که گشت به چشم نمان استاد
 مرا نشانه ز لطفش کنار خوان استاد
 هر آنچه هستم و دارم نشان ز استاد است
 فسرده از فراتم و شادم ز کشف راز
 بنماده در صمیم دلم لذت و نغان استاد

بعد مردن

بعد مردن آنچه می ماند به جا جز نام نیست
 این همه شور و شرر آنهم برای بعد مرگ
 مانگوسیت بدی کن زانگه آخر مردن است
 تا توانی دور شو از توده های آدمی
 جمله خود خواهند و در فکر جلال نام خود
 از خودت بیگانه شو وز بهر دنیا غم مخور
 باریق یکدل و مه روی خوش پیکر تشین
 حالیا ساقی بده مینای می تا سر کشم
 آدمی را نهجویی جز خیالی خام نیست
 در جنون افتاده آن کو در طریق کام نیست
 پند ما بشو خوشی بنا مجال تام نیست
 مجتمع منطق ندارد منصف و آرام نیست
 گر نپرهیزی نصیبت جز غم و آلام نیست
 زانگه در قانون هستی مهلت فرجام نیست
 خوشتر از آوای ساز و محتوای جام نیست
 چون دگر آرام ما فکر مقام و نام نیست

Thank You for previewing this eBook

You can read the full version of this eBook in different formats:

- HTML (Free /Available to everyone)
- PDF / TXT (Available to V.I.P. members. Free Standard members can access up to 5 PDF/TXT eBooks per month each month)
- Epub & Mobipocket (Exclusive to V.I.P. members)

To download this full book, simply select the format you desire below

